

بسم الله الرحمن الرحيم

سالگرد ارتحال مقام استمرار نبوت در قرن معاصر را که ظهور سنت عصمت بود برای آن‌هایی که بخواهند در این عصر به بی‌راهه نروند، تسلیت عرض می‌کنیم.

انسان عاقل همواره درصدد است که عمرش بازیچه روزمرگی‌ها قرار نگیرد و همواره این دغدغه خاطر را دارد که چگونه زندگی کنم تا در عرصه‌های طوفانی تفکر از راه نجات باز نمانم و عمرش را در پریشانی و پشیمانی نگذرانم. به نظر من امام خمینی(ره) در این قرن حجت خوبی بودند تا انسان‌ها عمرشان همچون آبی در شن‌زار روزگار فرو نرود، بدون اینکه لاله‌ای از آن برخیزد. بحث درباره این که امام(ره) از ثبوتات تاریخ هستند را در جلسه‌ای دیگر بیان خواهیم کرد، اما در اینجا برای این‌که تذکری و مقدمه‌ای باشد، به بیان دو واقعه از زندگی امام(ره) می‌پردازیم.

این خاطره را حاج آقا احمد(ره) می‌فرمایند: در سال 66 وقتی امام(قدس سره) پیام حج را به دست من دادند، دیدم آیه‌ای که در آغاز پیام نوشته شده، ربطی به مسئله حج ندارد و آیه این است: «مَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «هرکس از خانه‌اش به سوی پروردگار خارج شود و مرگ را فرا بگیرد، بر خداست که اجر او را بدهد» ایشان می‌گوید: «پس از خواندن پیام، حرفی نزد و آمدم پیام را به آقای انصاری برای کارهای اجرایی آن دادم و بدون اینکه من چیزی بگویم، ایشان هم پیام را خواندند و گفتند این آیه چه ربطی به حج و مسائل آن دارد؟ مرحوم احمد آقا می‌فرمایند: به خدمت امام(قدس سره) رفتم و عرض کردم این مقدمه با این متن هماهنگ نیست و امام(قدس سره) در جواب من فقط فرمودند: «پیام را سریعاً به مکه و جراید مخابره کنید» ما هم دستور امام(قدس سره) را انجام دادیم. وقتی پیام به دست آقای کروی - که در آن زمان امیرالجمّاج بودند - رسیده بود، ایشان هم گفته بودند مقدمه پیام با متن آن هماهنگ نیست، ولی بالأخره پیام به همه جا پخش شد. حجاج در آن سال می‌گفتند بر عکس سال‌های قبل روزهای اول سعودی‌ها برخورد خوبی با ما داشتند، ولی روز ششم یک‌دفعه با آن کشتار فجیع مواجه شدیم که اصلاً کسی فکرش را هم نمی‌کرد و اصلاً ظاهر قضیه بر عکس آن را نشان می‌داد. این یک نمونه بود که عرض کردم، من می‌خواهم بگویم شما از کجا می‌دانستید که چنین کشتاری واقع می‌شود؟!

امام(قدس سره) به عنوان یک هدیه الهی، آینده بشریت را می‌شناسد و گرفتار روزمرگی‌ها و حوادث نیست. امام(قدس سره) قواعد عالم را می‌شناسد و به عنوان یک عالم‌باله، سنت‌های عالم را می‌فهمد.

باز به عنوان نمونه، جریان پیام امام(قدس سره) به گورباچف را به یاد دارید که امام(قدس سره) در اوج شرایط قدرت شوروی که به ظاهر کمونیسم داشت از طریق گورباچف حیات جدیدی را ابراز می‌کرد، به او فرمودند: «برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد» در آن زمان کسی باور نمی‌کرد که در آینده چنین شود. گورباچف یکی از نوابخ رو‌زگار بود، حزب کمونیسم او را به جهت همین نبوغش از دوران کودکی تحت تربیت خاص قرار داده بود تا برای آینده از او استفاده کند و به همین دلیل هم او متوجه شد که باید برای مارکسیسم در شرایط جدید فکری بکند و لذا پرستوریکای خودش را پیشنهاد کرد. عرض من این است که اگر گورباچف متوجه شده بود که امام(قدس سره) آینده حیات شوروی را می‌شناسد و به پیام و پیشنهاد امام(قدس سره) توجه کرده بود و از آن هدایت گرفته بود، امروز روسیه گرفتار فرهنگ غرب نمی‌شد. خبرنگار جمهوری اسلامی، وقتی امسال در سالگرد امام(قدس سره) با گورباچف مصاحبه کرده بود، او گفته بود اگر ما حرف امام(قدس سره) را عمل می‌کردیم، به این روز گرفتار نمی‌شدیم.

پس خلاصه مطلب این‌که اگر با دلایل محکم رسیدید به این‌که مقام امام(قدس سره) به عنوان یک عالم‌باله، مقام ثبوتات است نه متغیرات، مطمئن باشید با اعتماد به او و انقلاب او در آینده انتخاب‌ها و گرایش‌های صحیح و متعالی خواهید داشت.

مسئله‌ای که در این جلسه می‌خواهم بگویم این است که این انقلاب، میراث یک انسانی است که مقام بقاء و ثبوت و سنت است. علماء‌باله سخن معصومین(علیهم السلام) را به گوش ما می‌رسانند. سخن معصوم، سخنی است که نقص و خطا بردار نیست و همیشه صحیح است. انقلاب اسلامی میراث عالم‌باله‌ای است که در مقام کشف حقایق اهل‌البیت عصمت و طهارت(ع) گام‌های بلندی زده است. اگر در صدر اسلام، مسلمانان متوجه شده بودند که نباید مقام عصمت اهل‌البیت(ع) را کم بگیرند و دست به دامن امیرالمؤمنین، علی(علیه السلام) زده بودند به پشیمانی و گرفتاری‌های

بعدي دچار نمي شدند. خلیفه دوم مي گوید: «بیعت با ابابکر اشتباه بزرگی بود که امید است خداوند ما را از شر آن مصون بدارد. اگر کسی دوباره این شیوه را برگزیند، او را بکشید.» یعنی جاعه اگر دست به دامن عصمت نزنند، خودش از کار خودش ناراضی است و اصلاً جنس زندگی دنیا این است که:

نیم عمرت در پریشانی گذشت نیم دیگر در پشیمانی گذشت

هم مقام قرآن، مقام عصمت است که به آن عصمت نظری گویند و هم مقام پیامبر و اهل البیت(ع)، مقام عصمت است که به آن عصمت عملی گویند. علماء بالله یعنی کسانی که در عصمت نظری و عملی تدبیر و تعمق می کنند و حکم معصوم را برای ما تبیین می نمایند. امام (قدس سره) انقلابی را برای ما به ارث گذاشته است که اگر آن را بشناسیم، بسیاری از مشکلات خودمان و جامعه مان حل می شود و باید ما برای شناخت انقلاب وقت گذاشته و برنامه ریزی کنیم تا چهره انقلاب را دقیق و عمیق بشناسیم، وگرنه دست به کارهایی می زنیم که بعداً باید از انجام آن ها پشیمان باشیم و از آن طرف هم فرصت ها از دست رفته است.

مثالی می زنم تا مسئله روشن شود. اسلام، دین خداست و به اندازه ای که در جامعه جاری شود، حکم خدا در جامعه جاری شده است. اگر اسلام در اعمال شما جاری شود، حکم خدا در اعمالتان جاری شده است. هیچ کدام از شما در حالت عادی حاضر نیستید که راست بایستید، بعد خم شوید، بعد به روی خاک بیفتید. یعنی این حرکات به طور عادی معنی ندارد. ولی اگر خدا دستور دهد که قیام کن، بعد به رکوع و سجود برو، این کارها را انجام می دهید، یعنی حکم خدا را در اعمال خودتان جاری می کنید و حرکاتتان را معنی می بخشید.

اگر حکم خدا در قلب جاری شود، اصطلاحاً می گویند حضور خدا در قلب انسان. و اگر حکم خدا در بدن جاری شود، می گویند: حضور خدا در بدن انسان جاری شده و اگر حکم خدا در جامعه جاری شود، می گویند: حضور خدا در جامعه واقع است. اسلام، حکم خداست هم در جامعه و هم در قلب و هم در حرکات فردی. و انقلاب اسلامی، حضور حکم خداست در جامعه. این سؤال در جای خود قابل طرح است که چرا حکم خدا تماماً جاری نشده است، البته باید توجه داشت که به قول امام (قدس سره) تازه اول راهیم، اما به اندازه ای که در جامعه حکم خدا جاری باشد، آن جامعه حرکاتش معنی می دهد، و در واقع جامعه جهت داری است که پس از مدتی از کرده هایش پشیمان نیست و به آن هایی که امید بسته بود، پوچ نیستند که پس از مدتی پشت کند.

به جذبه جهانی و تاریخی چهره انقلاب توجه کنید و ببینید چرا دشمن با انقلاب شما بد است و انقلاب را نمی شناسد؟! شما چه بخواهید و چه نخواهید انقلابتان یک جریان سیاسی صرف و زودگذر نیست، یک جریان و حرکت دینی و پایدار است. انقلاب شما، تمدنی است که در قرن معاصر مقابل تمدن امروز جهان- که تمدن انسان محور است، به جای خدامحور- قد علم کرده است. تمدن جهانی شرایطی دارد که انقلاب اسلامی در این شرایط به صحنه آمد و در مقابل آن تمدن به اثبات خود پرداخت. و به عنوان مثال نوع بودن این انقلاب مساوی با جنگ با مظهر استکبار یا بگو با آمریکا است. در اوایل انقلاب تمام دنیا در تعجب و سؤال بود که این انقلاب، چه نوع انقلابی است؟ و هر کسی برای فهم و تحلیل انقلاب، تلاشی می کرد و حرفی می زد. از جمله این افراد، سفیر آمریکا در ایران یعنی «سولیوان» است که در گزارشش به کاخ سفید می گوید: «رهبر انقلاب ایران، شخصی است مثل گاندی، بعد از این که مدتی حرف هایش را زد و مقداری اوضاع را به هم ریخت، می رود و مشغول عبادتش می شود و ما همی دوباره کارمان را از طریق شاه انجام می دهیم». این تحلیل سولیوان از انقلاب است. شخص دیگری است به نام «میشل فوکو»؛ دانشمند و نویسنده فرانسوی است و در زمان انقلاب مأمور بوده که به ایران بیاید و انقلاب را بررسی کند و ببیند که این انقلاب چه هویتی دارد. او در خاطراتش در رابطه با انقلاب می نویسد¹ او خطاب به فرانسوی ها می گوید: «مردم فرانسه! شاید به جمله من بخندید، من می خواهم به شما بگویم که انقلاب ایران، یک جریان سیاسی معنوی است» چرا میشل فوکو می گوید؛ شاید به این حرف بخندید؟! چون در تمدن مدرنیته و در تمدن غرب چیزی به نام معنویت جایگاهی ندارد و این است که شاخصه اصلی انقلاب ما را معنوی بودن آن می شناسد.

1- که قسمتی از آن ها در کتابی تحت عنوان «ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند؟» چاپ شده است.

خداوند در آغاز ظهور اسلام در اوج درخشش تمدن ایران و روم، زمینه پذیرش اسلام را در جهان ایجاد کرد. و ببینید که اسلام در متن تمدن درخشان آن زمان، جای خودش را باز کرده است، به عنوان مثال نقل کرده اند آنقدر زمینه پذیرش اسلام در بین ایرانیان زیاد بود که سربازان ایرانی حاضر نبودند با لشکر اسلام بجنگند و باید پاهای آن‌ها را چند تا چند تا با زنجیر می‌بستند تا فرار نکنند، چراکه دولت خودش را قبول نداشتند. سربازان ایرانی در سر نیزه‌هایشان نامه می‌گذاشتند و به سمت مسلمان پرتاب می‌کردند که ماتسلیم هستیم. درست است که افتخار فتح ایران را به «سعدبن ابی‌وقص» داده اند، ولی در حقیقت خداوندی که مقلبالقلب است، قلب مردم ایران را به سوی اسلام جذب کرد.

جریان جهان امروز به اصطلاح به دوره ترانس مدرنیسم رسیده است. می‌گویند: جهان بعد از رنسانس سه دوره دارد: یکی دوره **مدرنیسم** که دوره ماشین و الکتریسیته و... بوده است، دوره بعدی، دوره **پست‌مدرنیسم** است که هم‌اکنون در آن هستند و دوره پرسش از تکنولوژی است، دوره‌ای است که از تکنولوژی پرسیده می‌شود: کجاست آن بهشت زمینی که وعده داده می‌شد؟ و بعد از آن دوره‌ای به نام **ترانس‌مدرنیسم** می‌آید، یعنی دوره برگشت از تکنولوژی به سوی معنویت. امروز صدای برگشت به معنویت در عالم به گوش می‌رسد. مقابله آمریکا با انقلاب اسلامی از این جهت است که از طریق مقابله با ما گرایش‌های درونی جهان به سوی معنویت را خاموش کند.

آمریکا به خوبی می‌داند که بودن انقلاب اسلامی، یعنی بقای تمدنی که روبه‌روی تمدن غربی است. حرف من این است که انقلاب اسلامی یک تمدن است و در دوره مشروطه و مقابله رضاخان با آن چنین نبود، اسلام امروز با یک تمدن روبه‌روی تمدن جهان مدرنیته ایستاده است، در حالی که در زمان رضاخان، اسلام فقط اسلام نماز و روزه بود و سعی بر آن بود که اسلام از بین نرود و رضاخان هم حکومتش را داشت، اسلام زمان قاجار هم اسلامی بود که مردم با روحانیت زندگی می‌کردند و «ناصرالدین شاه» به بلژیک می‌رفت و برای باغچه‌اش از آن جا خاک می‌آورد و عروسک می‌خرید. حتی اسلام در زمان «امیرکبیر» و «سید جمال‌الدین اسدآبادی» با توجه به بزرگی شخصیت آن‌ها، غیر از اسلامی است که امروز در انقلاب اسلامی تجلی کرده است.

مردم در انقلاب اسلامی به نحو حضوری، یعنی با قلبشان به ماهیت فرهنگ دینی خویش یعنی اصول اعتقادی و ایمانی خود رجوع کردند و متوجه ضعفها و فسادهای نظام حاکم بر کشور شدند و خواستند که آن‌ها را برطرف کنند، در همین راستا بود که متوجه شدند این مشکلات از طریق یک تمدن است که وارد این کشور شده است، یعنی شاه ایران، تماماً تسلیم تمدن و نظام غربی شده است و این فسادها از لوازم جدایی‌ناپذیر آن تمدن غربی است. و لذا شعار «نه شرقی و نه غربی» سر داده شد، این شعار بر اساس آن شعور عمیق انتخاب شد، نه اینکه هر چه به ذهنشان آمد و هوس کردند را بگویند. فلسفه انقلاب اسلامی در این شعار نمایان است. مگر هر شعاری را مردم می‌پذیرفتند؟! مثلاً وقتی «شریف امامی» سر کار آمد، گفت: «هر خواسته‌ای داشته باشید، عمل می‌کنم، زندانی‌ها را آزاد می‌کنم، به علماء احترام می‌گذارم و آن‌ها سر کار بیایند، ولی فقط شاه سلطنت کند»؛ یعنی به گمان خودش می‌خواست انقلابیون را خلع شعار کند، ولی مردم او را نپذیرفتند و به او اعتنا نکردند.

«میرزاده عشقی» شعری سروده است تا بگوید مشروطه غیرمشروطه یک فریب است، از طریق انگلستان آمده ولی با ژست آزادی‌خواهی روشنفکران غربزده در قالب داستانی این مطلب را بیان می‌کند، می‌گوید: دزدی همیشه سر خمره شیره کدخدا می‌رفت و مقداری شیره برمی‌داشت، کدخدا از جای پای دزد او را شناسایی کرد و متوجه شد که این دفعه هم همان دزد مشهور به خمره شیره زده است. دزد وقتی دید که جای پایش لو رفته است، سوار الاغ شد و با الاغش به سر خمره شیره رفت. کدخدا دید جای پا، جای پای الاغ است، ولی جای دست، جای دست همان دزد است. میرزاده عشقی از طریق این داستان خواست که به مردم بفهماند که جای پای مشروطه است، ولی جای دست، جای دست بدتر از استبداد است. یعنی این مشروطه، همان استبداد است، ولی با حضور بیشتر انگلستان. می‌خواهم عرض کنم که مردم بیدار بودند و تجربه مشروطه را هم داشتند و لذا گول شریف امامی را نخوردند.

مردم فهمیدند که فرهنگ غرب با تمام وجودش، ضد دین است و شما تا این مسأله برایتان حل نشود، نه غرب را می‌فهمید و نه اسلام را و نه انقلاب اسلامی را. انقلاب شما یک «نه» گفت و یک «آری». «میشلفوکو» می‌گوید: برای من مهم بود که بدانم این مردم چه چیزی می‌خواهند. می‌گوید: از هر که پرسیدم که چرا انقلاب کرده‌اید؟ همه

می‌گفتند: می‌خواهیم یک حکومت اسلامی سرکار بیاوریم، یراب این که با حکومت اسلامی، می‌توانا روبه‌روی فرهنگ غرب ایستاد. در هر انقلابی چیزی نفی و چیزی اثبات می‌شود؛ در انقلاب اسلامی، چیزی که نفی شد، نظام غرب بود که شاه نماینده آن نظام بود، و چیزی که اثبات شد، اسلامی بود که روبه‌روی غرب است، نه اسلامی که از غرب بترسد و با غرب کنار بیاید. کسانی که معنای انقلاب را نفهمیدند - مثل آقای بازرگان - به امام خمینی نصیحت می‌کردند که با غرب و آمریکا کنار بیایید و کاری به کار غرب نداشته باشید. این‌ها متوجه نبودند که غرب تماماً و ماهیتاً ضدّ دین است، البته دین به معنی واقعی و جامع کلمه.

همان‌طور که گفتیم؛ انقلاب اسلامی، یک نفی دارد و یک اثبات. اسلام را اثبات کرد و شاه را که نماینده نظام غرب بود، نفی کرد. انقلاب اسلامی با شعار «الله‌اکبر» به میدان آمده است، این شعار از عمق شعور مردم نشأت گرفته است. مردم گفتند: «الله‌اکبر» یعنی امپریالیسم هیچ است، خدا بزرگ است و هیچ قدرتی در برابر قدرت خدا وجود ندارد. یادم هست در اوایل انقلاب به مدرسه حجتیه در قم رفته بودم. آنجا یکی از مراکز انقلاب بود، دیدم طلبه‌ها دور هم جمع شدند و می‌گویند: آیا شعار جدید را شنیده‌اید؛ گفتم: نه؛ گفتند: شعار جدید این است «تنها ره سعادت: ایمان، جهاد، شهادت». این شعار وقتی به زبان مردم آمد، ما همه تعجب کردیم. این شعار عبارت بود از صدها کتاب و روایت و ساعت‌ها ارتباط با غیب. اصلاً معلوم نبود این شعار از کجا آمده است، ولی زبان قلب همه انقلابیون بود و برای همین هم در واقع انقلابیون عقیده‌شان را شعار می‌دادند.

به قول میشل فوکو: شعار انقلاب ایران، شعار الله‌اکبر بود. و این شعار یعنی «حکومت خدا» و نه «حکومت طاغوت». الله‌اکبر یعنی حکومت دین که حرف اول را خدا می‌زند، ولی در حکومت طاغوت، حرف اول، حرف شاه است. در حکومت دینی شخص فقیه کسی است که متخصص استخراج حکم خدا شده و می‌تواند حکم خدا را از متون دینی استنباط کند. شیعه همیشه به دنبال حکم خدا و امام معصوم است. در زمان غیبت امام زمان (عج) هم به دنبال حکم معصوم است، یعنی حالا که امام معصوم در غیبت است، حرف ایمة معصومین که هست، ولذا حرف معصومین را از طریق کسی که توان استنباط آن احکام را داشته باشد به دست می‌آورد. حاکمیت ولایت فقیه یعنی حاکمیت مکتب اسلام بر انسان‌ها، نه حاکمیت یک شخص. ولی فقیه به عنوان بیان‌کننده احکام مکتب اسلام در رأس حاکمیت قرار دارد نه به عنوان یک فرد.

در شرایط جدید یک حکومت دینی سر کار آمده است که این حکومت دینی مقابل حکومت و تمدن غیر دینی است و به اصطلاح تمدن دینی به میدان آمده است و بالأخره با تمدن غرب سر جنگ دارد و به یک نسل و دو نسل هم ختم نمی‌شود. شما این هنر را داشته باشید که از انقلاب اسلامی به خوبی استفاده کنید، نه مثل گورباچف که با آن همه نبوغ و استعدادش، نتوانست از طریق انقلاب اسلامی ملتش و خودش را نجات دهد. اگر این انقلاب را خوب شناسید و خودتان را در راستای این انقلاب قرار ندهید، این انقلاب چه بخواهید، چه نخواهید کار خودش را می‌کند و مسیر خودش را طی می‌کند، اما شما استعدادها خود را معطل و ضایع کرده‌اید. آن وقت نوع زندگی‌تان به گونه‌ای می‌شود که از آن راضی نیستید و گرفتار مد و تجملات و پوچی‌ها می‌شوید. «هانتینگتون» که یکی از مورخین آمریکایی است، می‌گوید: «بخواهیم یا نخواهیم، آینده، جنگ بین تمدن غربی و تمدن اسلامی و کنفوسیوسی است. تمدن کنفوسیوسی یعنی تمدن خاور دور؛ آن تمدن و اسلام از نظر او در آینده یک جبهه را تشکیل می‌دهد و غرب هم یک جبهه و درگیر می‌شوند و من به شما اطمینان می‌دهم که حتماً جبهه اسلام پیروز است.

امام (قدس سره) خودش ما هیت انقلاب را خوب می‌شناسند و همواره از آن به رفتن از ظلمت به سوی نور، یا تحویل از کفر به ایمان تعبیر می‌کردند. و واقعاً تعجب نکنید که دشمن می‌آید به چند نفر القاء می‌کند که بیایند با تمام جسارت اساسی‌ترین مبانی انقلاب را زیر سؤال ببرند، چون دشمن از همین مبانی دینی انقلاب ضربه خورده، اگر میلیاردها دلار خرج کند که کسی دانسته یا ندانسته ولایت فقیه و یا روحیه ستیز با آمریکا و غرب را زیر سؤال ببرد، ضرر نکرده است. انسان ممکن است تعجب کند و در ابتدا هم حیران شود که چرا این افراد یک‌مرتبه نوک تیز شمشیرشان را متوجه مبانی‌ترین مبانی انقلاب کردند، ولی وقتی می‌فهمد که اصل انقلاب و اسلام هم همین ولایت‌فقیه و روحیه مقابله با فرهنگ کفر غرب است، در آرامش قرار می‌گیرد که بنا هم باید همین باشد که دشمن با مبانی و ریشه‌های ما باید بجنگد و نه با شاخه‌ها و برگ‌های ما.

